



نقش آموزش و پرورش در تحول علوم انسانی از طریق سازوکارهای اجتماعی

با توجه به تحولات شتابان فرهنگی و اجتماعی، نیازمند مطالعات آینده‌شناختی در حوزه آموزش و پرورش هستیم. لازم است به این پرسش بیندیشیم که در سال‌های آینده، تعلیم و تربیت در ایران چه وضعیتی پیدا خواهد کرد.

با توجه به تحولات شتابان فرهنگی و اجتماعی، نیازمند مطالعات آینده‌شناختی در حوزه آموزش و پرورش هستیم. لازم است به این پرسش بیندیشیم که در سال‌های آینده، تعلیم و تربیت در ایران چه وضعیتی پیدا خواهد کرد. به گزارش خبرنگار مهر، در ادامه سلسله یادداشت‌های شفاهی «آموزش و پرورش و تحول در علوم انسانی» در این گفتار، محمد آزین (دانشجوی کارشناسی‌ارشد علوم تربیتی و مدیرعامل مؤسسه مطالعات راهبردی تعلیم و تربیت برهان) به برخی موانع موجود تحول در علوم انسانی در نظام آموزشی پرداخته شده است و پیشنهادهایی نیز در این راستا ارائه شده است. در این گفتار به ویژگی‌های مطلوب دانش‌آموزان، رصد روندها و نظام‌های آموزشی جهان و ضرورت تربیت معلم و نخبه‌پروری پرداخته شده است.

ویژگی‌های مطلوب دانش‌آموزان علوم انسانی

اولین بحثی که در رابطه با موضوع آموزش و پرورش و تحول بنیادین در علوم انسانی مطرح است، مسئله تربیت دانش‌آموز است. پیش از هر اقدامی، باید چارچوب این بحث مشخص شده و به این سؤال، پاسخ داده شود که دانش‌آموز مطلوبی که پرورش‌یافته نظام تربیتی علوم انسانی است، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ اهمیت این بحث زمانی بیشتر مشخص می‌شود که خیلی مواقع، در مقام عمل این ویژگی‌ها که باید به منزله هدف دنبال شود، مدنظر قرار نمی‌گیرد و موجب می‌شود افرادی که در حوزه آموزش و پرورش نقشی دارند و مؤثر هستند، روی ویژگی‌هایی تمرکز کنند که جزء علایق و تشخیص‌های شخصی‌شان است! در چنین موقعیتی، ما با گونه‌ای عدم انسجام و تشویش در هدف‌گذاری روبه‌رو هستیم که تنها فرصت‌های تربیتی را در مقیاس کلان می‌سوزانند.

این فقدان هدف‌گذاری منسجم و دقیق، یک خطر جدی است، چرا که زمینه و فرایندی را برای آموزش و پرورش دانش‌آموزان به‌وجود می‌آورد که آسیب‌های فراوانی دارد؛ از جمله این آسیب‌ها این است که گاهی دانش‌آموزان مطالب جدیدی را یاد می‌گیرند، در حالی که ممکن است مبادی و مبانی این مطالب را یاد نگرفته باشند. در چنین حالتی ارتباط میان موضوع و پیش‌نیازها و هم‌نیازهای آموزشی رعایت نمی‌شود.

در موارد دیگری نیز ممکن است مفاد و موضوعاتی برای آموزش به دانش‌آموزان در اولویت قرار گیرد که در واقع اولویتی نداشته نباشد. تمامی این نیازسنجی‌ها و اولویت‌سنجی‌ها وابسته به این است که ما در هدف‌گذاری با دقت و شفافیت حرکت کرده باشیم و ملاک سنجش و معیار ارزیابی، «اهداف» باشند تا به کمک آن‌ها بتوانیم اصل و فرع و اهم و مهم را از یکدیگر بازشناسیم.

چنانچه ما به سوی یک هدف‌گذاری دقیق و جامع برای نظام تربیتی دانش‌آموزان علوم انسانی حرکت کنیم، می‌توانیم به برخی تفاوت‌هایی که دانش‌آموزان علوم انسانی با دانش‌آموزان رشته‌های دیگر دارند، نیز دست یابیم و برنامه‌های درسی را با نگاه ریزبینانه‌تری طراحی کنیم. اگر پاسخ این سؤال که ما کسب چه ویژگی‌هایی را از دانش‌آموزان علوم انسانی انتظار داریم، به درستی تبیین شود، برنامه درسی رسمی می‌تواند گوناگونی بیشتری داشته باشد و انعطاف شدیدتری بپذیرد و هر کدام از این برنامه‌های درسی، سعی کنند دانش‌آموزان را به ویژگی‌های مطلوبی که اقتضای هویت‌های تخصصی است، برسانند.

برخی لوازم و ویژگی‌های مهمی که به‌نظر می‌رسد دانش‌آموزی که قصد فعالیت جدی در حوزه علوم انسانی باید آن‌ها را دارا باشد، به شرح زیر است:

نگاه تمدن‌ساز: نسبت وثیقی بین علم و تمدن برقرار است، به‌نحوی که توسعه علوم اسلامی از لوازم تمدن‌سازی اسلامی است و در این بین، علوم انسانی اسلامی از نقش بی‌بدیلی برخوردارند. دانش‌آموزان علوم انسانی باید صاحب یک نگاه تمدنی با تمام مؤلفه‌ها و ابعاد آن باشند؛ بدانند تمدن اسلامی چه ویژگی‌هایی دارد و وظیفه ما در برابر آن چیست؟ بسیار مهم است که دانش‌آموزان باور داشته باشند رسیدن به مراتبی از تمدن اسلامی، ممکن و شدنی است و بتوانند انقلاب اسلامی ایران را در سایه این افق فکری، درک کنند.

خودآگاهی: خودآگاهی از ویژگی‌های لازم و ضروری برای نسلی است که می‌خواهد تحول‌آفرینی کند. برنامه‌های درسی موجود، به‌ویژه در علوم انسانی، با هدف تقویت خودآگاهی دانش‌آموزان طراحی نشده‌اند. خودآگاهی فردی و اجتماعی، نیازی است که باید در ضمن برنامه‌های درسی، مورد توجه قرار گرفته و برای آن برنامه‌ریزی شود. اگر دانش‌آموزان نتوانند روندهای تاریخی و اجتماعی را به‌درستی درک کنند، فرد نقاد و خلاق نمی‌شوند و نمی‌توانند به موقع، مسایل روز را درک کرده و در مسیر حل‌کردنش گام بردارند.

3. متفکر بودن: جایگاه تفکر در متون دینی و اهمیت تربیت قوه فکر کودکان در بیانات مقام معظم رهبری، بر اهالی تربیت پوشیده نیست. یکی از آسیب‌های مهمی که دانش‌آموزان کنونی به آن مبتلا هستند، بی‌دغدغه‌بودن نسبت به حل

مسایل و تنبلی فکری است که باید راه‌حلی برای آن جست و به‌کار بست. پرورش قوه تفکر دانش‌آموزان از سنین کودکی و اهمیت دادن به این امر، یکی از الزامات تعلیم و تربیت دینی است. تقویت این بعد، به‌ویژه در حوزه تربیت دانش‌آموزان موفق در عرصه علوم انسانی باید مورد توجه ویژه قرار گیرد.

نگاه کل نگر: یکی از آسیب‌های برنامه درسی علوم انسانی این است که به‌صورت تفکیک‌شده تدریس می‌شود و این رویکرد در تدریس، باعث تقویت نگاه جزئی‌نگر در دانش‌آموزان علوم انسانی می‌شود. در صورتی که مطالعه علوم انسانی به‌طور ماهوی، نیازمند داشتن نگاهی کل‌نگر و جامع‌بین است. شاید به همین علت است که افرادی که ریاضی و هندسه خوانده‌اند و پس از آن وارد حوزه علوم انسانی شده‌اند، نگاهی کل‌نگرتر نسبت به ابعاد مختلف مسائل انسانی دارند و بهتر می‌توانند اجزای مسأله را در ارتباط با هم تصور کنند و تشخیص دهند.

رصد روندها و نظام‌های آموزشی جهان

مسئله قابل تأمل دیگری که مطرح است، رصدکردن روند کنونی نظام‌های آموزشی در جهان و همچنین آینده‌پژوهی آموزش و پرورش در ایران است. با توجه به تحولات شتابان فرهنگی و اجتماعی، نیازمند مطالعات آینده‌شناختی در حوزه آموزش و پرورش هستیم. لازم است به این پرسش بیاوریم که در سال‌های آینده، تعلیم و تربیت در ایران چه وضعیتی پیدا خواهد کرد؟

اگر ما فقط روی نهاد «مدرسه» سرمایه‌گذاری کنیم و از سایر نهادهای غیردولتی که در حال شکل‌گیری است، غفلت کنیم، عواقب غیر قابل کنترل را پیش رو خواهیم داشت. چنان‌چه فقط به پرسش‌هایی از این قبیل بیاوریم که برنامه درسی در رشته علوم انسانی چه باید باشد؟ و برای پاسخ به این سؤال، چند پژوهش تعریف کنیم و چند دوره همایش برگزار کنیم، ممکن است زمان بگذرد و شرایط دیگری به وجود آید؛ به‌نحوی که آینده آموزش و پرورش در ایران به سمتی پیش رود که امتداد روندهای فعلی نبوده و مثلاً طی بیست سال آینده، آموزش و پرورش در ایران، مدرسه‌محور نباشد. اگر اکنون فقط بر کتاب درسی متمرکز بشویم، ممکن است با توجه به فن‌آوری‌های جدید و هوشمندسازی مدارس در آینده‌ای نه چندان دور، کتب درسی به شکل کنونی در مدارس وجود نداشته باشد و آموزش به شیوه دیگری رقم بخورد.

در آن صورت موضوعیت مسائلی مانند طراحی برنامه درسی برای دانش‌آموزان علوم انسانی، از بین رفته و ما دوباره منفعلانه با شرایط جدیدی روبه‌رو خواهیم شد.

برای فهم مناسبات گسترده‌ای که بین «آموزش و پرورش» و «تحول بنیادین در علوم انسانی» برقرار است، نباید همه ابعاد قضیه را فقط در آموزش و پرورش رسمی و سازمان‌ها و نهادهای دولتی دنبال کرد. ندیدن ایستگاه‌های آینده آموزش و پرورش در جهان، موجب عقب‌ماندگی است و لذا باید تغییرات آموزشی که در دنیا اتفاق می‌افتد را رصد کرد تا حوادثی که چند صباحی دیگر محتمل است در ایران رخ دهد، پیش‌بینی کرد و برای آن‌ها برنامه‌ریزی داشت و تدبیری اندیشید.

به نظر می‌رسد در فاصله‌ای کوتاه، ما شاهد یک انقلاب در نظام‌های آموزشی جهان و نیز در ایران خواهیم بود. شاید به لحاظ پیچیدگی ذاتی و انسانی‌بودن امر تعلیم و تربیت، این تحول از حیث زمانی، در ردیف آخرین تحولاتی باشد که اتفاق می‌افتد. البته بر اساس شرایط پیش‌رو تا حدودی می‌توان پیش‌بینی کرد که این تحولات آموزشی در چه ابعادی رخ خواهد داد؛ برای مثال می‌شود گفت آموزش خیلی منحصربه‌فرد می‌شود یا ماهیت کاربردی و عمل‌گرایانه خواهد یافت. در چنین فضایی اگر نتوانیم روندها را رصد کنیم و برای آن برنامه ریزی کنیم، به‌طبع، همیشه دنباله رو بوده و انفعالی عمل خواهیم کرد. البته به این نکته باید توجه داشت که نه تنها نظام آموزش رسمی و دولتی ما، بلکه نظام آموزش رسمی سایر کشورها نیز بدون به‌کارگیری ظرفیت‌های اجتماعی، توانایی پاسخ‌گویی به تحولات را ندارند؛ لذا ما نیاز به یک جبهه و حرکت اجتماعی متشکل از متخصصان علوم تربیتی، مدیران آموزشی، معلمان، دانش‌آموزان و... داریم که به صورت اجتماعی برای تحول، برنامه ریزی و فعالیت کنند.

ضرورت تربیت معلم و نخبه‌پروری

بحث تربیت معلم هر چند از جهت رتبی، بر تربیت دانش‌آموز مقدم است اما از جهت زمانی تقدیمی ندارد. از آن جهت که اولاً شاید مصلحت نباشد که بیش از این، زمان را از دست دهیم و ثانیاً بخشی از تربیت معلم در حین فرآیند تربیت متعلم اتفاق می‌افتد و نه فقط پیش از آن.

دانشگاه فرهنگیان با ساختار کنونی نمی‌تواند، در تربیت معلم کفایت و کارآمدی لازم را داشته باشد. از جمله ابتدایی‌ترین مسائل، بحث استخدام دانشجو-معلم از بدو ورود به دانشگاه می‌باشد، چرا که هر فردی که به دنبال یک شغل تضمین‌شده است در آزمون ورودی دانشگاه فرهنگیان شرکت می‌کند و می‌خواهد که معلم بشود؛ یعنی به تربیت و مربی‌بودن، به چشم یک شغل نگاه می‌کند و این یک مشکل جدی است که آفات کتمان‌ناپذیری به دنبال دارد.

هر چند تربیت معلمانی که بتوانند دانش‌آموزان را در جهت نیل به تحول هدایت کنند و پرورش دهند، یکی از نقاط کلیدی در مدیریت تحول در علوم انسانی است اما با نگاهی واقع‌بینانه باید گفت ما در عمل و با توجه به شرایط و اقتضائات موجود، محدودیت‌های زیادی داریم و به همین دلیل نمی‌توان از بالا به پائین و به صورت گسترده، نیروی انسانی تربیت کرد؛ در چنین شرایطی ما باید نگاه پائین به بالا داشته باشیم.

تحول در علوم انسانی نیازمند یک سازوکار اجتماعی است. ما باید افراد علاقه‌مند و واجد ویژگی‌های لازم برای معلمی را شناسایی کرده، جذب و سازمان‌دهی کنیم و به‌صورت مستمر توان‌مندی‌های ایشان را ارتقاء دهیم. سعی کنیم معلمان متوسط را خوب و معلمان خوب را خوب‌تر سازیم. باید نمونه‌های موفق را به شاخص تبدیل کرده و الگوسازی کنیم. تمام این

فعالیت‌های اجتماعی و هنجارسازی‌ها، اقدامات لازم و مفیدی است که باید خیلی پیش‌تر از این‌ها صورت می‌گرفت ولی متأسفانه هنوز هم در این امور ورود جدی صورت نگرفته است!

ما در زمینه فعالیت‌های مردمی و غیردولتی در حوزه آموزش و پرورش، کوتاهی‌ها و کم‌کاری‌های زیادی داریم و بر اثر همین غفلت‌ها به زودی شاهد تأثیرگذاری گسترده الگوها و سازمان‌های غربی در آموزش و پرورش کشور خواهیم بود. مواردی از این دست ما را به این باور رسانده که به‌صرف اعتماد و اکتفاء به سازوکارهای رسمی نمی‌توان به نتیجه رسید و باید بیش از پیش به فکر مشارکت و سازمان‌دهی ظرفیت‌های غیردولتی و مردمی بود.

معتقدم افراد باانگیزه، دغدغه مند و پویا باید شناسایی شوند و با سازوکار اجتماعی، یک جبهه در آموزش علوم انسانی شکل بگیرد. ممکن است این جبهه از ده مدرسه شروع شود، ولی این ده مدرسه جزء مدارس تأثیرگذار و آینده‌ساز خواهند بود، چرا که قصد ما در قدم اول نباید این باشد که همه دانش آموزان علوم انسانی را تحول آفرین بار بیاوریم. از این تعداد که شامل میلیون‌ها نفر می‌شود، به‌عنوان مثال ۵۰۰ نفر می‌توانند تأثیرگذار باشند و باید بستری فراهم شود که استعدادهای بالقوه این ۵۰۰ دانش‌آموز برگزیده و نخبه، به‌طور ویژه پرورش یابد. از قضاء دشمن نیز به‌صورت خاص برای همین افراد که آینده متفاوت‌تری دارند و در ردیف افراد اثرگذار قرار می‌گیرند، برنامه‌ریزی می‌کند و برنامه‌های‌اش را پیش می‌برد.

از طرف دیگر به نظر می‌رسد به جای کارهای پرهزینه و گسترده، باید روی همان نقاط استراتژیک علوم انسانی تمرکز شود که از جمله مواردی که اشاره شد مسئله تربیت معلم و مربی است. باید بررسی شود که چه معلم‌هایی اولویت دارند؟ برای شروع از چه معلم‌هایی باید استفاده کرد؟

به اعتقاد بنده باید از معلم‌هایی که دغدغه مند هستند، انگیزه و نشاط کافی دارند، خلاق بوده و خودکار عمل می‌کنند و به تحول در علوم انسانی باور دارند، شروع کرد. این معلم‌ها باید شناسایی و سازمان‌دهی شوند تا خودشان کار تحول را به دست بگیرند. چرا که همان‌طور که گفته شد، تحول را باید به عنوان امری اجتماعی تلقی کرد.

سیاست‌ها و سازوکارها باید به گونه‌ای باشد که به مراکز و برنامه‌های تربیتی که در راستای تحول در علوم انسانی کار می‌کنند، اجازه بروز و ظهور بیشتری داده شود. در حال حاضر، مدارس زنجیره‌ای بسیاری در دنیا هستند که عمل‌کرد موفقی دارند؛ چه نمونه‌های اسلامی و چه نمونه‌های غیراسلامی. ویژگی افراد برنامه‌ریز و فعال در این مدارس این است که خودشان در عمل به موفقیت‌هایی دست پیدا کردند و سپس بستری فراهم کردند که ایده‌ها و الگوهای‌شان را نشر دهند و مشابه‌سازی کنند. بنابراین باید بستری فراهم شود که این افراد بتوانند ایده‌ها و تجربه‌های خود را به اشتراک بگذارند، ارزش‌یابی و تکثیر کنند.